

بررسی تأثیر بیماری آلزایمر بر عقود اذنی

در فقه اسلامی و حقوق موضوعه

ام البنین رمضان زاده (استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه

مازندران، بابلسر).

محمدحسین تقی پور درزی نقیبه (استادیار دانشکده حقوق و علوم سیاسی

دانشگاه مازندران، بابلسر). (نویسنده مسئول)

مصطفی فیروزی راد (دانشجو دکتری حقوق خصوصی دانشکده حقوق و علوم

سیاسی دانشگاه مازندران، بابلسر).

چکیده

بیماری آلزایمر از بیماری‌های شایع قرن اخیر است که موجب اختلال در عملکرد حافظه انسان می‌گردد و به بدین سبب، بر جنبه‌های گوناگون زندگی انسان، تأثیر می‌گذارد اما به لحاظ حقوقی از جمله موارد قابل بحث، تأثیر این بیماری بر عقود اذنی است و این سؤال را مطرح می‌سازد که وضعیت حقوقی عقود اذنی شخص مبتلا به آلزایمر چگونه خواهد بود؟ آیا در صورت ابتلای شخص به این بیماری عقود اذنی وی منحل می‌شود؟ اهمیت موضوع از این روست که استمرار اراده در عقود اذنی شرط دانسته شده است و قطع آن موجب انحلال عقود مذکور می‌گردد. در این پژوهش با بررسی منابع فقهی اهل سنت و نوشتار حقوقی مشخص می‌شود، وضعیت حقوقی عقود اذنی شخص مبتلا به آلزایمر بسته به مراحل بیماری می‌تواند متفاوت باشد؛ در مراحل ابتدایی که حافظه شخص دچار اختلال اساسی نشده، عقود اذنی وی معتبر بوده اما با پیشرفت بیماری ممکن است چنین شخصی سفیه و یا مجنون محسوب شده و عقود اذنی او به ترتیب غیر نافذ و یا منفسخ شود.

واژگان کلیدی: فراموشی، عقد، اذن، انحلال، امانت.

Investigating the Effect of Alzheimer's Disease on Consent Contracts In Islamic Jurisprudence and Law

Abstract

Alzheimer's disease is one of the most common diseases of the last century, which causes a disturbance in the functioning of human memory and therefore affects various aspects of human life, but from a legal point of view, one of the debatable cases is the effect of this disease on consent contracts. And it raises the question, what will be the legal status of consent contracts of a person with Alzheimer's disease? If a person suffers from this disease, will his consent contracts be dissolved? The importance of the issue is that the continuation of the will is considered a condition in consent contracts, and its termination causes the dissolution of said contracts. In this research, by examining Sunni jurisprudence sources and legal writings, it is determined that the legal status of consent contracts of a person with Alzheimer's disease can be different depending on the stages of the disease; In the initial stages, when a person's memory is not fundamentally impaired, his consent contracts are valid, but with the progress of the disease, such a person may be considered stupid or insane, and his consent contracts will be invalid or canceled, respectively.

Keywords: Contract, Liquidation, Oblivion, Permission, Trust.

پیشرفت علم پزشکی در سده اخیر، موجب شناسایی بیماری های جدیدی در انسان گردیده که این بیماری ها ممکن است بر اعمال حقوقی شخص، تأثیرات گوناگونی داشته در حالی که مقررات مربوط به آن ها تبیین نشده؛ یکی از اقسام شایع این بیماری ها آلزایمر است. تأثیر ابتدایی بیماری آلزایمر، بر روی حافظه انسان است و رفته رفته با توسعه یافتن بیماری، آثار وضعی و جسمی آن نیز ظاهر می شود. با اینکه بیماری آلزایمر می تواند بر جنبه های مختلفی از زندگی حقوقی افراد تأثیر گذار باشد اما یکی از مهم ترین آن ها، تأثیر این بیماری بر روی وضعیت عقود اذنی است که شخص پیش از دچار شدن به این بیماری، منعقد ساخته است؛ عبارت عقود اذنی که دارای سابقه تاریخی چندان زیادی نمی باشد و تقریباً از دو سده گذشته در کتب فقهای امامیه به کار رفته است، منظور عقود اذنی است که بر مبنای اذن به وجود آید (ناصری مقدم و قبولی درافشان و محمودآبادی، ۱۳۹۱: ۱۵۹-۱۶۰). با این توضیح که به عنوان مثال شخصی مال خود را در قالب عقد ودیعه به دیگری می سپارد تا از آن نگهداری نماید اما اگر این عمل را فراموش نماید، وضعیت عقد چگونه خواهد بود؟ و یا در عقد عاریه که مستعیر از مال معیر بهره مند می گردد، پس از آلزایمر معیر، وضعیت عقد و تکلیف مستعیر چیست؟ هم چنین در عقد وکالت به دلیل این که وکیل از جانب موکل، اعمال حقوقی انجام می دهد، موضوع از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و جای بحث و بررسی بیشتری دارد. پاسخ پرسش های مطرح شده در گرو این است که ابتدا مشخص شود آیا بیماری آلزایمر از اسباب حجر محسوب می شود یا خیر و در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا میان مراحل گوناگون پیشرفت بیماری تفاوتی وجود دارد؟ با این توضیح که میان مراحل اولیه و مراحل پیشرفته بیماری باید قائل به تمایز شد یا از این حیث تفاوتی وجود ندارد؟ هم چنین تأثیر آن در تمامی عقود اذنی یکسان بوده یا بر اساس ماهیت هر یک از عقود اذنی تابع حکمی مجزاست؟ از این جهت که ممکن است گفته شود در وکالت شخص به اداره امور موکل می پردازد، با عاریه که مستعیر از مال معیر استفاده می کند، تفاوتی وجود ندارد؟

تاکنون پژوهشی درخصوص وضعیت عقود اذنی شخص مبتلا به آلزایمر به عمل نیامده است اما میرهاشمی و همکار (۱۳۹۷) در مقاله ای تحت عنوان «اعتبار اقرار و شهادت افراد مبتلا به آلزایمر» به بررسی اقرار و شهادت چنین بیمارانی پرداخته اند که در این مورد خاطر نشان می سازد بدیهی است باعنایت به این که اقرار و شهادت از مقوله اخبار بوده در حالی که عقود از موارد انشایی، بر همین اساس تفاوتی هایی میان پژوهش حاضر با آن وجود دارد.

از آنجایی که در این پژوهش عمده مباحث راجع به وضعیت حقوقی عقود اذنی اشخاص مبتلا به آلزایمر است، به شیوه کتاب خانه ای در ابتدا به بیان توضیح مختصری در مورد بیماری آلزایمر بسنده خواهد شد اما در مباحث حقوقی، به لحاظ تبیین صحیح موضوع، علاوه بر مذاقه در قوانین مدونه، به بررسی موضوع در کتب فقهی اهل سنت نیز به دلیل تنوع بیشتر اسباب حجر در مقایسه با فقه امامیه پرداخته خواهد شد.

۲- شناسایی بیماری آلزایمر و علائم آن

بیماری آلزایمر نوعی اختلال در عملکرد مغز است که در ابتدا بر حافظه فرد و سپس بر روی دیگر توانایی های ذهنی و شناختی او مانند توجه، زبان، بینایی، استدلال، قضاوت، برنامه ریزی و تصمیم گیری تأثیر می گذارد (فدائی و نیکنام، ۱۳۸۶: ۱۵۸). با توجه به طبقه بندی های صورت گرفته، اختلال های روانی به ۱۷ نوع قابل تقسیم می باشند که یکی از آنها بیماری آلزایمر بوده و نوعی اختلال روانی محسوب می شود (میرهاشمی و اسودی رازلیقی، ۱۳۹۷: ۲۳). به دلیل این که نخستین بار روان پزشکی آلمانی به نام آلویز آلزایمر وجود این نوع بیماری را گزارش نموده و به بررسی مشخصات آن پرداخته است، آلزایمر نامیده شده است (پسند مژده و همکاران، ۱۳۹۵: ۷۲). به لحاظ پزشکی، تجمع غیرطبیعی و خارج از حد پروتئین آمیلوئید بتا^۱ در خارج سلول های عصبی و پروتئین

^۱. از این نوع اختلال به دمانس هم تعبیر می شود که مفهوم آن این است که عملکرد عالی مغز به طور تدریجی و آهسته آسیب دیده و از بین می رود (پارسا، ۱۳۹۰: ۱۰۲).

^۲. Amyloid beta

تاو^۱ در داخل سلول‌های هیپوکامپ مغز (بخش حافظه) موجب اختلال در ارتباطات میان شبکه‌های نورونی شده که منجر به تخریب این شبکه‌ها و در نهایت کاهش قدرت حافظه فرد می‌شود (محمودی مجد آبادی و همکاران، ۱۳۹۸: ۵۴). در مراحل اولیه، این بیماری به طور قطعی قابل تشخیص نیست اما از طریق نمونه‌برداری و معاینات پزشکی و بررسی پیشینه سلامت بیمار و انجام آزمایش‌هایی مانند سی تی اسکن، MRI مغز، نوار مغزی، آزمایش مایع نخاع و یا آزمون‌های روانی حافظه این بیماری را تشخیص داد. به لحاظ رفتاری نیز این بیماری می‌تواند علاوه بر از دست دادن حافظه، سبب تغییرات شخصیتی، افسردگی، اضطراب در فرد شود (پسند مزده و همکاران، ۱۳۹۵: ۷۲).

آسیب‌های این بیماری از حافظه کوتاه مدت شخص آغاز می‌شود و به تدریج بر روی دیگر کارکردهای مغز تأثیر می‌گذارد و سبب به وجود آمدن اختلال‌های شناختی مانند فراموشی مطالب تازه، عدم تمرکز، عدم آگاهی به زمان و مکان و اختلال در زبان و تفکر و یادگیری، محاسبه و..... می‌شود و اختلال‌های خلقی و روانی مثل ترس و اضطراب، سوءظن، افسردگی و از دست دادن علائق و عواطف در پی داشته باشد و هم‌چنین منجر به اختلال‌های رفتاری هم چون بی‌قراری، رفتارهای آشفتگی، ترک منزل و گم شدن، پرخاشگری و عدم تعادل فیزیکی شود. این بیماری باینکه ممکن است حدود ۲۰ سال پیش از بروز علائم شروع شود اما مرگ بیمار حدود پنج الی ده سال پس از بروز علائم و غالباً در اثر مشکلات تنفسی اتفاق می‌افتد (محمودی مجد آبادی و همکاران، ۱۳۹۸: ۵۵).

وضعیت بیمار از زمان شروع بیماری تا پیشرفت آن، در هفت مرحله قابل طبقه‌بندی است؛ در مرحله اول تنها تغییرات مربوط به سلول‌های مغزی اتفاق می‌افتد و در زندگی عادی فرد تغییر محسوسی به وجود نمی‌آید اما بیماری در حال شکل‌گیری است. در مرحله دوم، شخص به صورت گذرا و موقت نقص حافظه و فراموشی را تجربه می‌کند که به طور قابل توجه نبوده و برای دیگران چندان قابل تشخیص نیست. در مرحله سوم

^۱ .Tau protein

این بیماری، میزان فراموشی و نقص حافظه‌ی فرد شدت بیشتری پیدا می‌کند، به نحوی که فرد در انجام کارهای خود دچار مشکل می‌شود و اسامی، افراد و مطالبی که با آنها مواجه می‌شود را فراموش می‌کند. در این زمان فراموشی برای دیگران محسوس بوده و از طریق معاینات پزشکی می‌توان آن را تشخیص داد. مرحله‌ی چهارم مربوط به زمانی است که علاوه بر حافظه‌ی کوتاه مدت، فرد در حافظه‌ی بلند مدت نیز تا حدی دچار مشکل می‌شود و نمی‌تواند کارهای روزمره خود که هر روز انجام می‌داده و یا خاطرات مربوط به گذشته را به یاد آورد. در مرحله پنجم، ضعف حافظه‌ی فرد شدت بیشتری می‌یابد و باینکه اطلاعات اساسی راجع به خود و اطرافیانش را به یاد می‌آورد اما نمی‌تواند جزئیات مربوط به این امور را یادآوری کند و هم‌چنین نمی‌تواند محاسبات را به درستی انجام دهد. مرحله‌ی ششم بیماری بازه زمانی است که مشکلات حافظه شدید شده و تغییرات مربوط به شخصیت و خلق و خوی شخص بیمار بروز می‌یابد و ممکن است گم شود و حتی در انجام کارهای روزمره خود نیازمند کمک است. در مرحله هفتم که مرحله‌ی پایانی بیماری محسوب می‌شود، شخص بیمار نه تنها به لحاظ حافظه دچار مشکل می‌شود بلکه توانایی حرکتی خود را دست می‌دهد و غالباً در بستر به سر می‌برد و نیازمند نگهداری و مراقبت دیگران است. این مراحل، مراحل است که به طور معمول در اشخاص مبتلا به آلزایمر قابل مشاهده است اما برخی اشخاص ممکن است پیش از رسیدن به مراحل پیشرفته بیماری نیز عمر خود را از دست بدهند (میر هاشمی و اسودی رازلیقی، ۱۳۹۷: ۲۴-۲۶). بنابراین بیماری آلزایمر در ابتدا بدون بروز هیچ گونه علائم ظاهری در شخص ایجاد می‌شود و تنها در مراحل پیشرفته بیماری است که برای دیگران قابل تشخیص می‌باشد و از این زمان به بعد است که می‌توان در اعمال حقوقی شخص تردید نمود.

۳- بیماری آلزایمر به عنوان یکی از اسباب حجر

بررسی تأثیر بیماری آلزایمر بر عقود اذنی شخص مستلزم این است که در ابتدا تعیین نمود خود شخص پس از بروز بیماری آلزایمر، به لحاظ حقوقی چه وضعیتی دارد؟ آیا

می‌توان وی را محجور محسوب نمود؟ ابتدا جنبه فقهی این موضوع سپس جنبه‌ی حقوقی آن مورد بررسی قرار خواهد گرفت:

۱-۳- فراموشی در فقه

در قرآن موضوع فراموشی در آیاتی مانند آیه ۴۲ سوره‌ی مبارکه یوسف^۱ و آیات ۶۱ و ۶۳ سوره‌ی مبارکه‌ی کهف^۲ مورد اشاره قرار گرفته است و فراموشی و از یاد بردن به عمل شیطان نسبت داده شده است؛ البته به نظر می‌رسد که منظور از فراموشی مورد بحث در آیات مذکور، فراموشی مقطعی است و نه حالتی که شخص در اثر بیماری قادر به یادآوری مسائل نباشد.

به لحاظ فقهی، فراموشی در زبان عربی به ((النسیان)) تعبیر شده و به حالتی اطلاق می‌گردد که معلومات ذهنی شخص زایل شود و از به یاد آوردن آن‌ها ناتوان باشد (مروج، ۱۳۷۹: ۵۲۸). این عبارت در حدیث نبوی معروف به رفع آمده است که در بیان به شیوه‌های مختلفی نقل شده است از جمله: ((عن النبی (ص): وضع عن امتی الخطا و النسیان و ما استکرها علیہ)) (ابن ماجه، بی تا: ۵۱۳/۲)؛ هم‌چنین این گونه نقل گردیده: ((عن ابی عبدالله (ع) وضع عن هذه الامه ست: الخطا و النسیان و ما استکرها علیہ و ما لا یعلمون و مالا یطیقون و ما اضطروا الیه)) (اشعری قمی، ۱۴۰۸: ۷۴). در هر صورت، در مورد این که

۱. وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ فَأَنَسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ ﴿٤٢﴾
و به یکی از آن دو نفر که دانست آزاد می‌شود، گفت: مرا نزد سرور خود یاد کن ولی شیطان یاد کردن از یوسف را نزد سرورش از یاد او برد؛ در نتیجه چند سالی در زندان ماند.

۲. فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيًا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا ﴿٦١﴾
پس هنگامی که به محل برخورد دو دریا رسیدند، ماهی خود را [که برای خوردن فراهم کرده بودند] از یاد بردند، [آن] ماهی راه خود را [به طور سرازیر] در دریا پیش گرفت. (۶۱)

قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنسَانِيهِ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ ۖ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا ﴿٦٣﴾

خدمت گزارش گفت: آیا ندانستی چون کنار آن سنگ جای گرفتیم، من ماهی را از یاد بردم و آن با وضعی شگفت انگیز راه خود را در دریا گرفت و رفت، و جز شیطان از خاطر من نبرد که آن را به یاد داشته باشم. (۶۳)

منظور از رفع و وضع در این حدیث چه می‌باشد؛ به عقیده برخی مقصود نفی تمام احکام است مگر این که استثنایی بر آن وارد شده باشد (موسوی خمینی، ۱۴۲۷: ۵۹/۲؛ جزائری، ۱۴۱۳: ۲۲۰/۵). به نظر بعضی، در این حدیث حکم در تقدیر بوده که مواخذه دنیوی و اخروی و گناه را شامل می‌شود (سلمی، ۱۴۲۶: ۳۷۶/۲). هم‌چنین گفته شده منظور رفع و وضع از آثاری است که در اختیار شارع قرار دارد و آثار عقلی و عادی را در بر نمی‌گیرد (حیدری، ۱۴۱۲: ۲۱۲/۱). از جمع نظرات فقها به نظر می‌رسد آنچه در این حدیث مدنظر بوده و مورد رفع و وضع قرار گرفته باشد، حکم قضیه است؛ به عبارتی دیگر می‌توان گفت با حدوث هر یک از عوامل بیان شده در حدیث، حکم آن موضوع برداشته خواهد شد که فراموشی و نسیان از جمله آن‌هاست.

مطابق نظر برخی فقهای حنبلی فراموشی از موارد فقدان قصد است چرا که آنچه مهم می‌دانند قصد و نیت است و به همین علت معاملات شخص معتبر نمی‌باشد (عبدالمجید محمود، ۱۳۹۹: ۴۳۴/۱). به بیانی دیگر، رکن اصلی تمامی عقود قصد است و هنگامی که شخص به دلیل فراموشی عقدی را به جای عقد دیگری واقع می‌سازد، اصل عدم صحت است و با توجه به قاعده العقود تابعه للقصود یا قاعده ما وقع لم يقصد و ما قصد لم يقع معامله به علت فقدان قصد باطل است (آملی لاریجانی، ۱۳۹۵: ۲۷۸/۳). در نظرات بیان شده فراموشی در مقطع انعقاد عقد مورد نظر بوده است در حالی که در موضوع مطروحه بحث فراموشی پس از انعقاد عقد به نحو صحیح مطرح می‌باشد.

از سوی دیگر در فقه عامه جنون اعم از این که دائمی یا اطباقی (ادواری) باشد و هم‌چنین حجر از عوامل انحلال عقود اذنی به شمار آمده است (ابن قدامه المقدسی، ۱۴۲۵: ۵۹؛ قدوری، ۱۴۱۸: ۱۱۶؛ قرافی، ۱۹۹۴: ۱۹۷/۶)؛ اما در مورد اسباب حجر میان فقیهان اتفاق نظر وجود ندارد؛ به گونه‌ای که به نظر فقهای حنفی سبب حجر منحصر در صغر، رق (بندگی) و جنون است (کاسانی، ۱۴۱۲: ۱۶۹/۷؛ عبدالله بن محمود، ۱۴۱۹: ۲/۹۴) و در فقه مالکی گفته شده در نزد مالک، محجورین عبارت‌اند از صغیر، سفیه، عبد، مفلس، مریض و زوجه (ابن رشید الحفید، ۱۹۹۵: ۲۲۷/۲). در فقه شافعی و حنبلی صبی،

مجنون، سفیه، مفلس، رقیق، مرتد، مریض و راهن را از اقسام محجورین برشمرده‌اند (دمیاطی، ۱۴۱۸: ۶۸/۳؛ خطیب شربینی، ۱۴۲۱: ۱۴۵/۲؛ حجاوی مقدسی، ۱۴۱۲: ۲/۲۰۷). علاوه بر این، برخی از فقهای حنفی و مالکی، حجر را به منع شخص در تصرفات تعریف کرده‌اند؛ اعم از این که تصرف مالی باشد یا غیرمالی (محمصانی، ۱۹۵۹: ۵۶؛ ابن عابدین، ۱۴۱۲: ۴۳۶). اما به نظر بعضی فقهای شافعی و حنبلی، حجر تنها در امور مالی جاری می‌شود (حیدر، ۱۴۱۲: ۵۷۹/۹؛ رستم بازالبنانی، ۱۴۰۵: ۳/۵۴۳). به عقیده فقهای امامیه نیز حجر به معنای منع بوده و شخص محجور از تصرف در مال خود شرعاً ممنوع است و موجبات حجر را برشش نوع دانسته‌اند که عبارت‌اند از: صغر، جنون، بندگی، مرض، فلس و سفه (محقق حلی، ۱۴۰۹: ۲/۳۵۱؛ محقق بحرانی، ۱۴۰۵: ۲۰/۳۴۲). همان‌طور که ملاحظه شد، فراموشی به عنوان سبب مستقلاً برای حجر شخص مطرح نشده است اما با برخی اسباب بیان شده و جوه مشترکی به شرح ذیل دارد:

این احتمال وجود دارد از آنجایی که آلزایمر نیز بیماری بوده و تا زمان فوت شخص ادامه دارد، می‌توان به لحاظ فقهی آن را از اقسام مرض متصل به موت محسوب نمود. مقصود از مرض متصل به موت، وضعیت شخصی است که در اثر ابتلا به بیماری در معرض فوت قرار گیرد که در مورد چنین شخصی، گفته شده به لحاظ حفظ حقوق ورثه وی، از انجام بعضی تصرفات در اموال خود منع می‌شود مانند این که در زمان حیات نمی‌تواند نسبت به بیش از یک سوم اموال خود را به دیگری به طور بلاعوض انتقال دهد و در صورت انتقال، معامله غیر نافذ است، مشروط بر این که در اثر آن بیماری فوت کند (دردیر، ۱۴۱۲: ۳/۲۹۲؛ زحیلی، ۱۴۰۹: ۶/۴۵۰۴).

از سویی دیگر این احتمال وجود دارد که بیماری آلزایمر نوعی سفاهت محسوب گردد؛ منظور از سفه اسراف مال و یا تضييع و اتلاف مال برخلاف مقتضای عقل یا شرع است، هرچند در جهت خیر باشد، مثل اینکه انسان تمام دارایی خود را صرف ساختن مسجد بدون نیاز عمومی کند (حماد، ۱۴۲۹: ۲۴۴). به بیانی دیگر، شخص مبتلا به آلزایمر، فاقد درک صحیحی از این است که مال خود را در چه مواردی صرف می‌کند، به عنوان

نمونه شخص مبتلا به آلزایمر با فراموش نمودن ارزش واقعی مال خود، آن را در معرض تلف قرار دهد و یا نسبت به آن معامله‌ای نماید که عقلایی نباشد و منجر به زیان وی گردد.

احتمال دیگر آن است که آلزایمر نیز نوعی جنون باشد یعنی شخص مبتلا به آلزایمر مجنون در نظر گرفته شود چرا که مطابق تعاریف به عمل آمده در فقه، جنون نوعی بیماری عقلی است که انسان را از اعمال خود و می‌دارد و به نوعی فساد عقل محسوب می‌شود (مروج، ۱۳۷۹: ۱۶۷). در تمایز جنون و سفه گفته شده است جنون زایل شدن عقل و خلل در آن است اما سفه موجب سبکی مغز، کندی و نقصان در آن می‌شود (نراقی، ۱۴۱۲: ۱۷۹). یعنی شخص مجنون فاقد قوه تعقل بوده و توانایی ذهنی برای درک امور را ندارد اما شخص سفیه باینکه به طور کلی از قدرت فکر و اندیشه بی‌بهره نیست اما توانایی فکری یک انسان سالم را ندارد و به همین جهت نیز از انجام تمامی امور حقوقی خود منع نشده است.

باین حال اگرچه در کلام فقهای امامیه حجر از موارد باطل شدن (انفساخ) عقد جایزی مانند وکالت می‌شود اما مطابق نظر برخی فقها فراموشی هر یک از طرفین موجب منفسخ شدن آن نمی‌شود (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱: ۱۹۳/۶). به نظر می‌رسد در این دیدگاه فراموشی مقطعی مورد نظر بوده باشد و نه فراموشی که منجر به فقدان قصد گردد. البته لازم به ذکر است به لحاظ فقهی اصل بر عدم نسیان و فراموشی است و مدعی باید آن را اثبات نماید (نراقی، ۱۴۱۵: ۳۸۰/۱۸)؛ چرا که حالت سابق شخصی که فراموش کار نبوده استصحاب می‌شود که این نظر مطابق با اصل صحت نیز می‌باشد.

۲-۳- دیدگاه حقوقدانان

در نظام قانون مدنی به موجب ماده ۱۲۰۷ صغار، اشخاص غیر رشید و مجانین محجور بوده و ممنوع از تصرف در اموال و حقوق مالی خود هستند. در قانون مدنی سفیه به عنوان یکی از عوامل حجر بیان نشده است اما غیر رشید به شخصی تعریف شده است که در

اموال و حقوق مالی خود به نحو عقلایی تصرف نمی‌کند. این موضوع باعث شده تا حقوق‌دانان نظرات متفاوتی ابراز نمایند؛ به عقیده برخی غیر رشید هم‌معنی با سفیه بوده و به شخصی اطلاق می‌گردد که معمولاً و غالباً تصرفاتش عاقلانه نباشد (صفایی و رحیمی، ۱۳۹۶: ۲۶۲-۲۶۱) اما به نظر بعضی دیگر غیر رشید اعم از سفیه است، با این توضیح که امکان دارد عدم رشد به علت کمی سن (صغر) باشد و یا نقصان شعور در اشخاص بزرگ‌سال باشد که به چنین شخصی در اصطلاح حقوقی سفیه گفته می‌شود (کاتوزیان، ۱۳۹۴: ۱۱۹). باینکه قسمت دوم ماده ۱۲۲۳ ق.م. دیدگاه نخست را تأیید می‌کند اما به لحاظ تحلیلی به نظر می‌رسد عدم رشد مفهومی عام‌تر است که سفیه را نیز دربر می‌گیرد. هم‌چنین بر اساس ماده ۱۲۱۱ ق.م.، جنون به هر درجه که باشد، موجب حجر است؛ عبارت هر درجه به صورت عام بوده و از آن استنباط می‌شود که اشخاص دارای اختلال و بیماری روانی و یا برخی بیماری‌ها مانند اشخاص مبتلا به آلزایمر را در بر می‌گیرد؛ به نظر برخی حقوق‌دانان با وحدت ملاک و یا قیاس اولویت می‌توان این گونه اشخاص غیر رشید محسوب نمود (کاتوزیان، ۱۳۷۶: ۳۶/۲)؛ اما به نظر بعضی دیگر بدون حکم صریح قانون نمی‌توان ایجاد حجر نمود و حکم به حجر این اشخاص را قابل ایراد می‌دانند (صفایی و رحیمی، ۱۳۹۶: ۲۷۵). باین حال به نظر برخی دیگر منحصر دانستن اسباب حجر به موارد مذکور در ماده ۱۲۰۷ ق.م. برخلاف مبانی فقهی و حقوقی حجر است زیرا مبنای اصلی حجر حمایت از اشخاص و جلوگیری از اتلاف و نابود شدن منابع مالی است، از این رو می‌توان عوامل دیگری غیر از موارد بیان شده در ماده ۱۲۰۷ ق.م. در نظر گرفت (زارع، ۱۳۹۶: ۳۵).

۳-۳- نظر منتخب

در مقام بررسی نظرات فقها و دیدگاه حقوق‌دانان باید گفت، باینکه برخی فقها موجبات حجر را حصری دانسته‌اند اما از ذکر مصادیق متفاوت اسباب حجر در فقه اهل سنت و اختلاف نظرها در مورد مصادیق و قلمرو آن چنین استنباط می‌شود که این موضوع را نمی‌توان حصری دانست بلکه ممکن است با توجه به گذر زمان و تغییر شرایط و

اوضاع و احوال، سبب‌های دیگری را برای حجر شناسایی نمود و بر شمار آن افزود چنانکه در فقه نیز این گونه بوده و با توجه به این که برخی سعی در گسترش آن داشته‌اند، خلاف حصری بودن موجبات حجر را به ذهن متبادر می‌سازد.

در حقوق موضوعه، از ظاهر ماده ۱۲۰۷ ق.م. چنین استنباط می‌شود باینکه قانون‌گذار در مقام بیان اسباب حجر بوده اما تنها به ذکر سه سبب صغر، عدم رشد و جنون اکتفا نموده، نظر به منحصر نمودن اسباب حجر داشته است؛ چنان که گفته شده حجر یک حالت استثنایی است که باید به موجب نص قانون باشد (صفایی و رحیمی، ۱۳۹۶: ۲۲۱). اما این نظر و صرف اکتفا به ظاهر ماده فوق‌الذکر، قابل انتقاد به نظر می‌رسد؛ با این توضیح که با پیشرفت علم پزشکی و شناسایی طیف‌های گوناگونی از اختلال‌های فکری و روانی، در این گونه موارد نمی‌توان به صورت خاص و موردی، موجبات حجر را احصاء نمود بلکه مناسب‌تر است قانون‌گذار با وضع قاعده‌ای مانند ماده ۱۲۱۱ ق.م. تشخیص را بر عهده دادگاه گذارد تا با توسل به نظریه کارشناس و یا طرق دیگر مانند تحقیق از مطلعین، نسبت به محجوریت یا عدم محجوریت شخص، اتخاذ تصمیم نماید؛ ایجاد چنین قاعده‌ای با اصول قانون‌گذاری سازگارتر بوده و باعث می‌شود قانون در مواجهه با امور نوظهور خلأ نداشته باشد و هم این که احتیاج به تغییر و اصلاح در آن احساس نمی‌شود و بدین ترتیب دوام یک قانون بهتر تأمین شود.

حال با توجه به این موضع قانون مدنی، در مورد این که آیا بیماری آلزایمر را می‌توان با دیگر موجبات بیان شده برای حجر در فقه و قانون مدنی قابل تطبیق دانست یا خیر؛ در پاسخ می‌توان گفت گرچه با نگاهی موسع، آلزایمر نیز نوعی مرض متصل به موت است اما احتمال مذکور با این ایراد مواجه می‌شود که اگر وضعیت حقوقی معاملات بیمار مبتلا به آلزایمر تابع حکم مرض متصل قرار گیرد؛ تنها حکم معاملات بلاعوض مریض را پس از فوت مشخص می‌سازد اما ممکن است معامله معوض بیمار نیز غرری باشد و در آن احتمال زیان برای بیمار وجود داشته باشد. هم‌چنین معامله معوض بیمار تا ثلث نافذ محسوب می‌شود اما اگر معامله برخلاف مصلحت او باشد چرا باید تا میزان ثلث هم نافذ باشد.

علاوه بر این، دلالت احتمال مذکور بر مواردی که میان آغاز بیماری و فوت مدت زیادی بگذرد، بسیار دشوار است؛ بنابراین احتمال مذکور چندان قابل پذیرش نمی‌باشد.

در مورد جنون و سفه به نظر می‌رسد بر اساس تعریف به عمل آمده از سفیه و مجنون، با توجه به درجه پیشرفت بیماری، با مسامحه می‌توان شخص مبتلا به آلزایمر را سفیه و یا مجنون به شمار آورد؛ با این توضیح که بیماری آلزایمر خود نه به‌عنوان سبب مستقلی برای حجر بلکه به‌عنوان مصداقی از دیگر اسباب حجر است، چنانچه بیماری در مراحل اولیه خود باشد و تغییرات قابل توجهی در حافظه شخص ایجاد نشده باشد و شخص به لحاظ قدرت تفکر دچار اختلال نشده باشد، چنین شخصی محجور نبوده و به مانند سابق می‌تواند در اموال و حقوق خود تصرف نماید اما با پیشرفت بیماری، اگر شخص مبتلا به آلزایمر قادر به تشخیص نفع و زیان امور خود نباشد، در این مرحله باید وی را سفیه محسوب نمود و احکام سفیه را بر وی مترتب ساخت. چنانچه بیماری شدت یابد به گونه‌ای که شخص به‌درستی قادر به تفکر راجع به امور خود نباشد، چنین شخصی تابع احکام راجع به مجانین قرار می‌گیرد؛ در این خصوص، ماده ۱۲۱۱ ق.م. قابل استناد بوده و عمومیت ماده مذکور، فرض مطروحه را نیز دربرمی‌گیرد. در این خصوص رأی شعبه‌ی اول دیوان عالی کشور حائز اهمیت است؛ با این توضیح که شخصی نسبت به حکم حجر صادره در مورد شخصی دیگر اعتراض ثالث مطرح می‌کند که دادگاه بدوی و تجدیدنظر اعتراض را وارد نمی‌دانند اما مطابق استدلال شعبه‌ی اول دیوان عالی کشور این اعتراض وارد است.^۱ عمده استدلال شعبه‌ی دیوان عالی کشور بر این امر

^۱. در دادنامه صادره از دیوان عالی کشور آمده است: ((زیرا اولاً اظهارنظر کمیسیون ۵ نفره پزشکان مندرج در برگ شماره ۷۶ پرونده حاکی است که قدر متیقن زوال عقلی ناشی از بیماری دمانس شخص محجور خانم د. گ.ن. مورخ تیرماه ۱۳۹۲ می‌باشد و در مورد تاریخ قبل از آن صراحتی بر چنین وضعیتی ندارد و صرفاً بیانگر شروع بیماری نامبرده می‌باشد ثانیاً شروع بیماری الزاماً به معنای حدوث و شروع حجر نیست و اصل بر سلامت روحی و روانی اشخاص است مگر آنکه دلیل و برهان قاطع بر فقد و زوال آن وجود داشته باشد. که در مانحن فیه چنین دلیلی ارائه نشده است و اظهارنظر کمیسیون پزشکی مذکور دلالتی بر آن ندارد ثالثاً مدارک ارائه شده دلالت دارد که شخص محجور در تاریخ ۱۳۸۹/۹/۲۳ مبادرت به انجام معامله و خرید ملک نموده است (ص ۳ پرونده فرجام خواهی) و این امر نیز علی القاعده مؤید صحت و سلامت روحی و روانی مشارالیها می‌باشد. لذا محجوریت

دلالت دارد که ابتلا به بیماری ملازمتی با حجر نداشته و ممکن است که حجر مدت‌ها پس از ابتلا به بیماری حادث گردد.

۴- آثار

با توجه به مشخص شدن وضعیت حقوقی خود شخص مبتلا به آلزایمر، این سؤال مطرح می‌شود که تغییر وضعیت شخص، چه آثاری را در پی دارد؟ این موضوع طی دو بند قابل بررسی است:

۱- ۴- وضعیت حقوقی عقود اذنی

در مورد این که تغییر وضعیت شخص چه تأثیری بر دوام عقود جایز اذنی دارد، دو دیدگاه ابراز شده است؛ مطابق دیدگاه مشهور، اذن وابسته به اراده آذن بوده و هرگاه این ارتباط و پیوستگی میان اذن و اراده آذن مختل شود، عقد به تبع آن باطل (منسوخ) می‌شود و به همین جهت است که فوت و جنون از عوامل بطلان (انفساخ) عقود اذنی ذکر شده اند (طوسی، ۱۳۸۷: ۳۶۸/۲؛ محقق بحرانی، ۱۴۰۵: ۲۲/۲۲؛ حسینی مراغی، ۱۴۱۸: ۴۰۶/۲). در خصوص علت آن هم استدلال شده در فوت مالکیت اموال از مورث به وارثین منتقل می‌شود و میان ورثه و شخص مازون نیز عقدی واقع نشده است؛ به همین خاطر اذن ساقط می‌شود (جبعی عاملی، ۱۴۱۴: ۳۶/۲؛ مغنیه، ۱۴۲۱: ۲۰۰/۴) اما در مواردی مانند حدوث حجر علی رغم این که مالکیت مال از مالک به دیگری منتقل نمی‌

نامبرده در تاریخ مورد لحوق آراء یعنی مورخ ۱۳۸۹/۳/۲ محل تردید و دلیل متقن بر ثبوت آن موجود نیست. ضمناً این نکته را متذکر می‌گردد که اقتضاء امر آن بود دادگاه به لحاظ اعتراض به نظریه هیأت ۵ نفره پزشکان و توجهاً به اینکه نظرات ابرازی به نحو صریح دلالتی به تاریخ دقیق حجر ندارد با اخذ نظریه هیأت عالی پزشکی قانونی و یا اخذ توضیح از پزشکان مذکور تاریخ دقیق حجر را مشخص که به این مهم نیز توجه نشده است. لذا رأی مورد اعتراض فرجامی در وضع حاضر مخدوش و انطباقی با محتویات پرونده ندارد با پذیرش اعتراض و مستند به بندهای دوّم و پنجم ماده ۳۷۱ قانون آئین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی با نقض آن به تجویز بند ج ماده ۴۰۱ همان قانون رسیدگی مجدد را به شعبه هم عرض دادگاه صادر کننده حکم منقوض ارجاع می‌نماید)).
دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۸۲۸۳۱۹۰۰۶۵۵ مورخ ۱۳۹۴/۰۳/۲۵ برگرفته از سامانه ملی آرای قضایی به آدرس ara.jri.ac.ir

شود لکن از آن جایی که اختیار تصرف برعهده شخص دیگری مانند حاکم قرار می گیرد و میان حاکم و این شخص عقدی وجود ندارد بنابراین در این مورد نیز عقد و اذن از بین می رود (نجفی، ۱۴۱۸: ۱۰۷/۲۷). در نتیجه گفته شده در عقود اذنی ((قاعده این است که هر عیب و عارضه‌ای که مانع از نفوذ اراده و انعقاد قرارداد شود، عروض آن نیز عقد را منفسخ می‌سازد)) (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۴۵/۴). به بیانی دیگر، به لحاظ قواعد عمومی، عقد جایزی مانند وکالت حدوداً و بقائاً نیازمند وجود اراده دو طرف است (شهیدی، ۱۳۹۵: ۱۸).

در مقابل طبق دیدگاهی دیگر، در عقود اذنی، حدوث اذن کافی بوده و استمرار آن شرط نیست، بنابراین چنانچه شخصی به دیگری وکالت دهد اما آن را فراموش کند به نحوی که هیچ گونه اثری از آن در ذهن وی باقی نماند، هم چنان تصرفات وکیل در حق موکل معتبر خواهد بود (طباطبایی بزدی، ۱۴۲۱: ۱۷۰/۶). هم چنین برخی قائل بر این شده اند با حدوث عواملی مانند حجر اذن به طور کلی ساقط نمی‌شود و تنها در صرف در زمان وجود عامل مجاز نمی‌باشد اما بعد از زوال حجر باقی ماندن اذن ترجیح دارد (گلپایگانی، ۱۴۰۹: ۲۰۹/۳).

برخی حقوقدانان از این فراتر رفته و به صراحت عنوان داشته اند عقد جایز به مانند عقد لازم با فوت، جنون، سفه یا اغما منحل نمی‌شود و نظر مشهور در این مورد پذیرفته نیست؛ با این استدلال که به نظر مشهور هر عقد جایزی موجد نیابت است و لازمه نیابت، استمرار وجود آن است یعنی صلاحیت نائب فرع بر صلاحیت منوب عنه است، هنگامی که منوب عنه به دلیل فوت، جنون و سفه صلاحیت خود را از دست می‌دهد، برای نائب وی نیز صلاحیتی باقی نمی‌ماند درحالی که در قدرت خلق کننده رضای عاقد در عقود آنی مانند بیع و عقود مستمر مانند وکالت تفاوتی وجود ندارد؛ از این رو عقد جایز مانند عقد لازم با فوت، جنون و سفه منحل نمی‌شود (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۴/۱۰۴). به بیانی دیگر، اذن خود مستمر الوجود است مگر این که اذن دهنده از اذن خود عدول نماید (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۵/۴۳۲)؛ چرا که استمرار و ادامه اهلیت در عقود

اذنی متکی به دلیل عقلی یا نقلی نیست و همان صلاحیت ایجاد شده در حین عقد کافی است. براین اساس، اگر موکل فوت کند، وارثان وی حق سلب اختیار از وکیل را دارند و چنانچه موکل محجور شود، ولی یا قیم می‌تواند به جای او این حق را اعمال نمایند. بنابراین عقود اذنی تنها با عدول از اذن منحل می‌شوند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۰: ۲/ ۴۰).

مطابق این دیدگاه، رضایت شخص در هنگام انعقاد عقد اذنی کافی بوده و نیازی به استمرار آن نیست؛ به همین علت، عقد با فوت، جنون و سفه منحل نمی‌شود چراکه معیار صلاحیت برای ادامه اقدامات، همان رضایت اولیه‌ای است که از سوی آذن برای طرف مقابل ایجاد شده بود تا زمانی که خود آذن یا قائم‌مقام او از آن اذن رجوع نمایند.

به لحاظ قانونی از مجموع بند اول ماده ۵۵۱ ق.م. در باب مضاربه، ماده ۶۲۸ ق.م. در مورد ودیعه، ماده ۶۴۵ ق.م. درباره عاریه، ماده ۶۷۸ ق.م. در خصوص وکالت و ماده ۹۵۴ ق.م. استفاده می‌شود فوت، سفه و جنون از عوامل مشترک انفساخ عقود اذنی محسوب می‌شوند؛ بنابراین تردیدی باقی نمی‌ماند این دیدگاه موردنظر قانون‌گذار قرار نگرفته است اما به لحاظ تحلیلی دیدگاه اخیر به‌راستی این تردید را پدید می‌آورد که به چه دلیل اذن نباید وجودی مستقل از شخص داشته باشد، چه ایرادی دارد اذن به‌عنوان نهادی اعتباری پس از آن که صحیحاً به وجود آمد، استمرار داشته باشد تا زمانی که اذن دهنده یا قائم‌مقام وی از اذن عدول نماید؟ اگرچه این دیدگاه بسیار درخور توجه است اما به نظر می‌رسد در عقود غیر اذنی طرفین بر مبنای ثبات و دوام عقد، رضایت خود را ابراز می‌دارند اما در عقود اذنی، اذن دهنده بر مبنای اوضاع و احوال موجود اذن می‌دهد؛ به‌عنوان مثال در عقد بیع، بائع باینکه می‌داند در اثر بیع، مالکیت مال او به‌طور دائمی به شخص دیگری انتقال می‌یابد، انعقاد بیع را قصد می‌کند و یا در عقد اجاره، موجر با این قصد که مالکیت منافع در مدت معلومی متعلق به دیگری گردد، اقدام به انعقاد عقد اجاره می‌کند اما در عقد جایز اذنی مانند وکالت به‌طور قطع و یقین می‌توان گفت قصد موکل از تفویض اختیار به وکیل آن است که وکیل در هر شرایطی حتی اگر موکل فوت کند، مجنون یا سفیه شود، امور مورد وکالت را انجام دهد؟ و یا باید گفت شخص با توجه به

شرایط موجود، اذن آن اموری را به وکیل اعطا می‌کند؟ به نظر می‌رسد در غالب موارد شخص با توجه به اوضاع و احوال موجود در حین عقد به دیگری اذن انجام اموری را می‌دهد و توجهی به شرایط حادثی مانند سفته یا جنون ندارد؛ حتی اگر شخص با لحاظ چنین شرایطی به دیگری وکالت دهد تا پس از فوت وی وکیل باشد با نهاد حقوقی وصیت خلط می‌شود که ممکن است به ضرر مالکین فعلی اموال یعنی ورثه باشد، به خصوص در فرضی که ورثه از وجود وکالت مطلع نباشند، دشوار است که گفت اذن هم چنان معتبر است و شخص دیگری بر روی اموال آن‌ها اذن در تصرف دارد.

علاوه بر این، ماده ۶۲۸ ق.م. در باب ودیعه هم قابل توجه است که حتی تغییر در احوال مودع را از عوامل انحلال عقد ودیعه می‌داند چرا که به حکم ماده مذکور: ((اگر در احوال شخص امانت‌گذار تغییری حاصل گردد، مثلاً اگر امانت‌گذار محجور شود، عقد ودیعه منفسخ و ودیعه را نمی‌توان مسترد نمود، مگر به کسی که حق اداره کردن اموال محجور را دارد)). با مذاقه در این ماده مشخص می‌گردد که حجر مودع از مصادیق تغییر احوال شخص امانت‌گذار محسوب شده است؛ بنابراین اگر تغییر احوال شخص موجب انفساخ عقد شود، به طور اولی بروز جنون و سفته باعث منفسخ شدن عقد می‌گردد.

هم‌چنین ماده فوق‌الذکر از منظر دیگر نیز قابل استناد است؛ با این توضیح که با استفاده از ملاک این ماده می‌توان گفت حتی اگر بروز برخی بیماری‌ها مانند بیماری آلزایمر در مراحل پیشرفته و شدید آن را نتوان به‌عنوان مصداقی از جنون یا سفته محسوب نمود، می‌توان این بیماری را به‌عنوان مصداقی از تغییر به وجود آمده در احوال شخص دانست که موجب انحلال عقد اذنی می‌گردد؛ عمومیت عبارت ((تغییری)) گویای این موضوع است در غیر این صورت اگر تنها فرض حجر شخص مورد نظر قانون‌گذار می‌بود، نباید حجر امانت‌گذار را به نحو تمثیلی بیان می‌داشت.

۲-۴- وضعیت اموال مورد تصرف

به تبع پذیرش انحلال عقد اذنی، آثاری که بر آن مترتب می‌شود قابل توجه است زیرا در اثر عقد اذنی از سوی آذن به تناسب موضوع عقد، به مأذون اذن تصرف در مال یا اموالی داده می‌شود و پس از انفساخ عقد وضعیت این گونه اموال باید مشخص گردد؛ به بیانی دیگر هنگامی که در عقود اذنی متصرف مال را با اذن مالک در اختیار دارید و وی امانی می‌باشد اما حدوث بیماری آلزایمر ید شخص مأذون چگونه خواهد بود؟

مطابق قاعده «علی الید ما اخذت حتی تودیه» تصرف غیر مالک بر مال مجاز نمی‌باشد، بر همین اساس ید متصرف نسبت به مال ضمانی بوده و ضامن هرگونه تلف و نقص مال خواهد بود (موسوی بجنوردی، ۱۴۱۹: ۶۱/۴) مگر اینکه تصرف شخص غیر مالک به اذن مالک باشد مانند اینکه مالک خود مال را نزد دیگری به امانت گذارد (عاملی، ۱۴۱۰: ۳/۶). به عقیده برخی فقها پس از اعطای اذن با حدوث عواملی مانند جنون ادواری، اذن به طور کلی ساقط نمی‌شود و تنها تصرفات در زمان جنون بی اعتبار است (گلپایگانی، ۱۴۰۹: ۲۳۴/۳) اما مطابق نظر مشهور با بروز چنین عواملی عقد منفسخ و اذن زایل می‌شود (طباطبایی پردی، ۱۴۰۹: ۶۹۱/۲؛ طباطبایی حکیم، ۱۴۱۶: ۳۴۶/۹) در این صورت گفته شده است با زایل شدن اذن، اموال مورد تصرف به نحو امانت شرعی در نزد متصرف قرار می‌گیرد و باید آن را به شخصی که اداره اموال را عهده دار می‌شود، مسترد نماید (بهجت، ۱۴۲۸۵: ۱۲۳/۲). منظور از امانت شرعی نوعی از امانت است که بدون اذن و امانت گذاردن از سوی مالک، مال در اختیار شخص دیگری قرار می‌گیرد اما شارع بنا به مصالحی اذن در تصرف می‌دهد مانند این که مال به طور قهری و غیر ارادی تحت اختیار متصرف در بیاید (خوانساری، ۱۴۰۵: ۴۵۸؛ محقق سبزواری، ۱۴۱۳: ۳۰۴/۲۱).

به نظر برخی حقوقدانان با انفساخ عقد، باینکه مسئولیت شخص از نوع امانت مالکانه است منتها از آنجایی که شخص نمی‌تواند در مال خود تصرف کند، مال باید به شخصی که اداره اموال وی را بر عهده دارد، مسترد شود (امامی، ۱۳۶۶: ۱۷۶/۲)؛ اما به نظر بعضی، در این موارد مسئولیت شخص از نوع امانت مالکانه به امانت شرعی تغییر می‌یابد به نوعی

می‌توان گفت در این گونه موارد اذنی که موجد عقد اذنی بوده، از بین می‌رود اما امانتی که به موجب آن به وجود آمده بود، زایل نمی‌شود (الشریف و سعیدی، ۱۳۹۷: ۴۵). ثمره‌ی تغییر نوع مسئولیت، در این است که در امانت شرعی طرفی که مال تحت تصرف وی قرار دارد، دیگر نباید منتظر مطالبه‌ی مالک یا شخصی که اداره امور وی را بر عهده دارد باشد بلکه خود باید برای تسلیم مال اقدام نماید در غیر این صورت چنانچه در انجام این تکلیف خود تعلل نماید، نه تنها دیگر امان نیست بلکه متصرف غاصب محسوب شده و احکام غصب در این رابطه مترتب می‌شود^۱ (کاتوزیان، ۱۳۹۹: ۴۸/۴).

باینکه به لحاظ عملی میان دو دیدگاه تفاوت چندانی وجود ندارد زیرا مطابق هر دو نظر، مال باید به شخصی مسترد گردد که عهده‌دار انجام امور محجور می‌شود اما به لحاظ تحلیل حقوقی دیدگاه دوم مناسب‌تر است زیرا از طرفی چون مال با اذن مالک در اختیار طرف دیگر عقد قرار گرفته بوده، غیر امانی دانستن ید او نیز برخلاف قواعد راجع امانت است اما از طرفی دیگر، با انفساخ عقد منبای وجودی اذن و امانتی که در اثر عقد پدید آمد، منتفی می‌شود؛ به همین دلیل دیگر امانت را نمی‌توان مالکانه دانست لذا در جهت حمایت از هر دو طرف عقد باید گفت در این فرض امانت از نوع قراردادی به قانونی تغییر می‌یابد، به همین دلیل شخص متصرف باید بدون انتظار برای مطالبه مال، آن را مسترد دارد. هم‌چنین فایده‌ی عملی که تبدیل امانت از نوع قراردادی به قانونی دارد در این است که در امانت قانونی شخص باید در اولین فرصت عرفی مال را مسترد دارد در غیر این صورت مسئولیت مال بر عهده‌ی وی قرار می‌گیرد.

^۱. لازم به ذکر است به لحاظ حقوقی به استناد ماده ۳۰۸ قانون مدنی هنگامی که تصرف شخصی بر مال دیگری به نوعی نامشروع و غیر قانونی اما با قواعد غصب قابل تطبیق نباشد، در حکم غصب گفته می‌شود مانند این که تصرف با اذن مالک بوده اما پس از تصرف، اذن به دلایلی قطع شود یا تصرف ناشی از عقد فاسد باشد و یا شخصی به تصور تصرف مال خود، مال دیگری تصرف می‌کند، تصرف صورت گرفته در حکم غصب بوده و احکام غصب بر آن مترتب می‌گردد و موجب ضمان است (کاتوزیان، ۱۳۹۸: ۲/۲۱۸؛ صفایی و رحیمی، ۱۳۹۷: ۲۲).

سؤالی که مطرح می‌شود این است در اثر عقود اذنی خود شخص، دیگری را امین بر امور و اموال خود قرار می‌دهد، حال چه دلیلی دارد با بروز بیماری اذن و امانتی که وی اعطا نموده منحل شود و شخص دیگری عهده‌دار امور وی گردد؟ در این خصوص ماده ۱۰۲۵ ق.م. درباره‌ی غایب مفقودالاثر قابل استناد است زیرا چنانچه غایب، پیش از غیبت شخصی را برای اداره امور خود تعیین نموده باشد، وراثت غایب نمی‌تواند درخواست نمایند اموال غایب به تصرف آن‌ها داده شود. در پاسخ باید گفت باینکه موضوع مطروحه در عقود اذنی مانند ودیعه که مستودع به رایگان از مال مودع نگهداری می‌کند (ماده ۶۰۷ ق.م.) و هم‌چنین در عقد وکالت که وکیل به اداره امور موکل می‌پردازد، ممکن است صدق کند اما در همه‌ی عقود اذنی این گونه نیست چراکه در عقد عاریه، عاریه‌گیرنده به رایگان از مال عاریه‌دهنده بهره‌مند می‌شود (ماده ۶۳۵ ق.م.) و اگر مال هم چنان در امانت و تحت تصرف مستعیر باقی بماند، ممکن است به زیان معیر باشد. هم‌چنین در مورد غایب می‌توان گفت به این دلیل که در ممات یا حیات وی شک وجود دارد، نمی‌توان شخصی را که برای اداره اموال خود تعیین نموده، منعزل دانست اما در مورد شخص مبتلا به آلزایمر باید حمایت او را با توجه به تغییراتی که در احوال وی به وجود آمده مدنظر قرارداد و در جهت حمایت از وی، قیمی تعیین گردد و اداره امور او را بر عهده گیرد. از سوی دیگر، با توجه به جنبه‌ی حمایتی مقررات راجع به محجوران از جمله مواد ۱۲۴۱ و ۱۲۴۲ ق.م. که به موجب مواد مذکور، برخی امور قیم باید با تصویب دادستان انجام گیرد، در این صورت می‌توان اقدامات وکیل شخص مبتلا به آلزایمر را به تنهایی نافذ دانست؟ مشخص است هدف از وضع این مقررات حمایت از محجور است و قانون‌گذار در این موارد تشخیص قیم را که توسط مراجع قضایی تعیین می‌شود، به تنهایی کافی نمی‌داند و دخالت دادستان را لازم می‌داند اما می‌توان گفت وکیل ملزم به هیچ‌یک از مقررات راجع به قیمومیت نباشد؟ به نظر می‌رسد این امر برخلاف مصلحت شخص بیمار بوده و دست کم باید گفت پس از بیماری و به خصوص در مراحل پیشرفته آن، صلاحیت وکیل برای مراجع صلاحیت‌دار باید احراز گردد.

نتیجه گیری

در فقه اهل سنت، در مورد قلمرو و مصادیق حجر اتفاق نظر وجود ندارد اما از ذکر سبب‌های گوناگون برای حجر استنباط می‌شود گرچه برخی فقها اسباب حجر را حصری می‌دانند اما با توجه به این که برخی سعی در گسترده‌تر نمودن اسباب حجر داشته‌اند، نتوان آن را حصری و محدود به موارد خاصی دانست.

به لحاظ قانونی، ظاهر ماده ۱۲۰۷ ق.م. گویای حصری بودن سبب حجر به صغر، عدم رشد و جنون است و بدین جهت نمی‌توان بیماری آلزایمر را به‌عنوان سببی مجزا برای حجر مطرح ساخت اما به لحاظ تحلیلی می‌توان گفت حتی اگر اسباب حجر حصری دانسته شود، با بهره‌گیری از تعاریف به‌عمل آمده از سفاهت و جنون، می‌توان بیماری آلزایمر را با توجه به شدت و مراحل بیماری، به‌عنوان مصداقی از این حالات در نظر گرفت و گفت در مراحل پیشرفت بیماری ممکن است که شخص، تابع احکام اشخاص سفیه قرار گیرد و چنانچه بیماری شدت یابد، شخص مجنون محسوب شود و عمومیت ماده ۱۲۱۱ ق.م. نیز این نظر را تقویت می‌کند. در این صورت، مطابق مواد قانون مدنی از جمله ماده ۹۵۴ ق.م. باید عقود اذنی شخص بیمار را منفسخ دانست زیرا برخلاف نظر حقوقدانانی که بروز حجر یا فوت آذن را در وضعیت بقای آذن بی‌تأثیر می‌دانند باید گفت در عقود اذنی معمولاً شخص با توجه به شرایط و اوضاع و احوال موجود آذن را اعطا می‌نماید و تغییر وضعیت احوال شخص آذن دهنده، در آذن اثرگذار خواهد بود و موجب انحلال آن می‌گردد؛ این موضوع از ماده ۶۲۸ ق.م. قابل استنباط است.

به تبع انحلال عقود اذنی اگر مالی از شخص در تصرف طرف مقابل باشد، چون عقد منحل شده است، امانت از نوع مالکانه به امانت قانونی تبدیل می‌شود و شخص متصرف باید بدون مطالبه از سوی شخصی که عهده‌دار امور شخص بیمار شده است، نسبت به تحویل اموال او اقدام نماید در غیر این صورت مسئولیت مال بر عهده‌ی وی قرار خواهد گرفت.

به نظر می‌رسد با توجه به گسترش و شناسایی انواع اختلال‌های فکری و روانی، حصری دانستن اسباب حجر ممکن است منجر به ایجاد خلأ قانونی گردد که این امر به‌طور واضح برخلاف رویکرد قانون‌گذار است که در پی حمایت از محجوران می‌باشد لذا پیشنهاد می‌شود قاعده‌ای کلی مانند ماده ۱۲۱۱ ق.م. وضع گردد تا اشخاصی را که دچار بیماری آلزایمر یا سایر اختلال‌های فکری و روانی هستند با تشخیص دادگاه و با استفاده از نظر پزشک و کارشناس، مورد حمایت قرار دهد اما تا زمان وضع چنین قاعده‌ای می‌توان با استفاده از عموماًت برخی مواد مانند ماده فوق‌الذکر، حمایت‌های لازم را از این اشخاص به عمل آورد.

منابع

- ابن رشید الحفید، محمد (۱۹۹۵)، **بدایه المجتهد و نهایة المقتصد**، ج ۲، چ ۱، بیروت: دارالفکر.
- ابن عابدین، محمد امین (بی تا)، **حاشیه ردالمحتار**، چ ۱، بیروت: الناشر.
- ابن قدامه المقدسی، ابو محمد (۱۴۲۵)، **عمدة الفقه**، چ ۱، المكتبة العصرية.
- ابن ماجه، محمد بن یزید (بی تا)، **سنن ابن ماجه**، ج ۲، چ ۱، بیروت: دارالفکر.
- اشعری قمی، احمد (۱۴۰۸)، **کتاب النوادر**، چ ۱، قم: مدرسه الامام المهدی (ع).
- الشریف، محمد مهدی، فاطمه، سعیدی (۱۳۹۷)، **اذن عقدساز و اذن امانت ساز (کنکاشی پیرامون کارکردهای مختلف اذن)**، فصلنامه پژوهش تطبیقی حقوق اسلام و غرب، دوره ۵، شماره ۱۰.
- امامی، سید حسن (۱۳۶۶)، **حقوق مدنی**، ج ۲، چ ۱، تهران: کتابخانه اسلامی.
- آملی لاریجانی، میرزا هاشم (۱۳۹۵)، **مجمع الافکار و مطرح الانظار**، ج ۳، چ ۱، قم، المطبعة العلمیه.
- بهجت، محمد تقی (۱۴۲۸)، **حواشی الوسيله النجات**، ج ۲، چ ۱، قم.

-پارسا، ناصر(۱۳۹۰)، بیماری آلزایمر: معضل پزشکی در قرن بیست و یکم، مجله علمی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی اراک، دوره ۲، شماره ۵۵، ۱۰۸-۱۰۰.

-پسند مزده، هدی، علی پور، فاطمه، برهانی حقیقی، مریم (۱۳۹۵)، بیماری آلزایمر: پیشینه، وضعیت حال و آینده، شفای خاتم، دوره ۴، شماره ۳، ۸۰-۷۰.

- جبعی عاملی، زین الدین بن علی (۱۴۱۴)، حاشیه الارشاد، ج ۲، چ ۱، قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

-جزائری، سید محمد جعفر (۱۴۱۳)، منتهی الدرایه فی توضیح الکفایه، ج ۵، چ ۱، قم: دارالکتاب.

-جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۰)، فلسفه حقوق مدنی، ج ۲، چ ۱، تهران، انتشارات گنج دانش.

-جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۶)، الفارق، ج ۴، چ ۱، تهران: انتشارات گنج دانش.

-حجاوی مقدسی، شرف الدین (۱۴۱۲)، الاقناع فی فقه الامام احمد بن حنبل، ج ۲، چ ۲، بیروت: دار المعرفة.

-حسینی مراغی، سید میرفتاح (۱۴۱۸)، العناوین الفقهیه، ج ۲، چ ۱، قم: موسسه النشر الاسلامی.

-حماد، نزیه (۱۴۲۹)، معجم المصطلحات المالیه و الاقتصادیه فی لغة الفقها، دمشق: دارالقلم.

-حیدر، علی (بی تا)، درر الحکام شرح مجلة الأحکام، ج ۹، چ ۱، بیروت: دارالکتب العلمیه.

-حیدری، سید علی نقی (۱۴۱۲)، الاصول الاستنباط فی اصول الفقه، ج ۱، چ ۱، قم: مرکز مدیریت حوزه علمیه قم.

-خطیب شریینی، محمد (۱۴۲۱)، مغنی المحتاج الی معرفه معانی الفاظ المنهاج، ج ۲، چ ۲، بیروت: دارالکتب العلمیه.

-خوانساری، سید احمد (۱۴۰۵)، جامع المدارک فی شرح مختصر النافع، چ ۲، تهران: مکتبه الصدوق.

-دردیر، احمد بن محمد (۱۴۱۲)، الشرح الکبیر، احیاء الکتب العربیه، ج ۳، چ ۳، بیروت.

- دمیاطی، ابوبکر(۱۴۱۸)، **حاشیه اعانه الطالبین بر فتح المعین**، ج ۳، چ ۱، بیروت: دارالفکر.
- رستم بازالبنانی، سلیم(۱۳۰۵)، **شرح المجله**، ج ۳، چ ۳، دارالاحیاء التراث العربی.
- زارع، زینب(۱۳۹۶)، **مبانی فقهی حقوقی مصادیق مستحدثه اسباب حجر**، پایان نامه کارشناسی ارشد، دانشگاه آیت اله حائری میبد.
- زحیلی، وهبه(۱۴۰۹)، **الفقه الاسلامی و ادلته**، ج ۶، چ ۳، دمشق: دارالفکر.
- سلمی، عیاض(۱۴۲۶)، **اصول الفقه الذی لا یسع الفقیه جهله**، ج ۲، چ ۲، ریاض: دارالتدمریه.
- شهیدی، مهدی(۱۳۹۵)، **حقوق مدنی ۳: تعهدات**، چ ۲۰، تهران: انتشارات مجد.
- صفایی، سید حسین(۱۳۹۷)، **قواعد عمومی قراردادها**، چ ۲۹، تهران: نشر میزان.
- صفایی، سید حسین ، رحیمی، حبیب اله(۱۳۹۶)، **حقوق مدنی: اشخاص و محجورین**، چ ۲۳، تهران: سمت.
- صفایی، سید حسین ، رحیمی، حبیب اله(۱۳۹۷)، **مسئولیت مدنی(الزامات خارج از قرارداد)**، چ ۱۱، تهران: سمت.
- طباطبایی حکیم، سیدمحسن(۱۴۱۶)، **مستمسک عروه الوثقی**، ج ۹، چ ۱، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- طباطبایی یزدی، محمد کاظم(۱۴۲۱)، **العروه الوثقی**، ج ۶، قم: موسسه نشر اسلامی.
- طباطبایی یزدی، محمد کاظم(۱۴۰۹)، **العروه الوثقی**، ج ۲، بیروت: موسسه العلمی للمطبوعات.
- طوسی، محمد بن حسن(۱۳۸۷)، **المبسوط فی الفقه الامامیه**، ج ۲، تهران: مکتبه المرتضویه لاحیا آثار الجعفریه.
- عاملی، شمس الدین محمد(۱۴۱۰)، **اللمعه دمشقیه**، چ ۱، قم: منشورات دارالفکر.
- عبدالله بن محمود، ابوالفضل(۱۴۱۹)، **الاختیار لتعلیل المختار**، ج ۲، بیروت: دارالخیر.

- عبدالمجيد محمود، عبدالمجيد(۱۳۹۹)، **الاتجاهات الفقيه عنداصحاب الحديث في القرن الثالث الهجري**، ج ۱، قاهره: مكتب الخانجي.
- فدائي، فرید، نیکنام، زهرا(۱۳۸۶)، **بیماری آلزایمر، دیروز، امروز و فردا**، سالمند(مجله سالمندی ایران)، سال ۲، شماره ۳، ۱۶۵-۱۵۸.
- قدوری، احمدین محمد(۱۴۱۸)، **مختصر القدوری فی الفقه الحنفی**، ج ۱، دار الکتب العلمیة.
- قرافی، ابوعباس(۱۹۹۴)، **الذخیره**، ج ۶، ج ۱، بیروت: دارالغرب الاسلامی.
- کاسانی، ابوبکر بن مسعود(۱۴۱۲)، **بدائع الصنائع فی ترتیب شرائع**، ج ۷، ج ۱.
- کاتوزیان، ناصر(۱۳۹۴)، **اعمال حقوقی: قرارداد-ایقاع**، ج ۱۴، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- کاتوزیان، ناصر(۱۳۹۹)، **عقود معین**، ج ۴، ج ۱۱، تهران: انتشارات گنج دانش.
- کاتوزیان، ناصر(۱۳۹۸)، **الزام های خارج از قرارداد؛ مسئولیت مدنی**، ج ۲، ج ۲، تهران: انتشارات گنج دانش.
- کاتوزیان، ناصر(۱۳۷۶)، **قواعد عمومی قراردادها**، ج ۲، ج ۲، تهران: شرکت سهامی انتشار با همکاری بهمن برنا.
- گلپایگانی، محمدرضا(۱۴۰۹)، **مجمع المسائل**، ج ۳، ج ۲، قم: دارالقرآن الکریم.
- محمصانی، صبحی(۱۹۵۹)، **المبادئ الشریعه والقانونیه فی الحجر والنفقات والموارث و الوصیه فی المذهب الحنفی**، ج ۲، بیروت.
- محمودی مجد آبادی، معصومه، رجائیکار، فرحناز، جلالی، سیما، کریمی، فاطمه(۱۳۹۸)، **بیماری آلزایمر را بهتر بشناسیم**، بهروز، سال بیست و نهم، ۵۷-۵۳.
- محقق بحرانی، یوسف(۱۴۰۵)، **الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره**، ج ۲۰، ج ۱، قم: موسسه النشر الاسلامی.
- محقق بحرانی، یوسف(۱۴۰۵)، **الحدائق الناضره فی احکام العتره الطاهره**، ج ۲۲، قم: موسسه النشر الاسلامی.

- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۰۹)، **شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام**، ج ۲، ج ۲، تهران: انتشارات استقلال.
- محقق سبزواری، سید عبدالاعلی (۱۴۱۳)، **مهذب الاحکام فی بیان الحلال و الحرام**، ج ۲۱، ج ۱، قم: دفتر آیت اله سبزواری.
- مروج، حسین (۱۳۷۹)، **اصطلاحات فقهی**، ج ۱، قم: بخشایش.
- مغنیه، محمدجواد (۱۴۲۱)، **فقه الصادق**، ج ۴، ج ۲، قم: موسسه انصاریان.
- موسوی بجنوردی، حسن (۱۴۱۹)، **القواعد الفقهیه**، ج ۲، ج ۱، قم: نشر الهادی.
- موسوی خمینی، سید روح اله (۱۴۲۷)، **انوار الهدایه فی التعلیقہ علی الکفایه**، ج ۲، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
- میرهاشمی، زهراسادات، اسودی رازیقی، بهاره (۱۳۹۷)، **اعتبار اقرار و شهادت افراد مبتلا به آرایمر**، مجله علمی پژوهشی فقه پزشکی، دوره ۱۰، شماره ۳۶ و ۳۷، ۳۲-۲۱.
- ناصری مقدم، حسین، قبولی درافشان، محمدتقی، محمود آبادی، صالحه (۱۳۹۱)، **جریان احکام و آثار فضولی در عقود اذنی**، مطالعات فقه و حقوق اسلامی، سال ۴، شماره ۶، ۱۵۷-۱۷۴.
- نجفی، محمدحسن (۱۴۱۸)، **جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام**، ج ۲۷، ج ۱، بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.
- نراقی، احمد (۱۴۱۲)، **عوائد الأيام فی بیان قواعد الأحکام**، ج ۱، قم.
- نراقی، احمد (۱۴۱۵)، **مستند الشیعة فی أحكام الشریعة**، ج ۱۸، ج ۱، قم: موسسه آل بیت (ع).

Resources

- Ibn Rashid al-Hafid, Muhammad (۱۹۹۵), *Badayeh al-Mujtahd and Nahayat al-Muqatsad*, vol. ۲, ch. ۱, Beirut: Dar al-Fikr.
- Ibn Abedin, Mohammad Amin (B.T.A.), *Radal al-Mohtar margin*, Ch. ۱, Beirut: Al-Nasher.
- Ibn Qudama al-Maqdisi, Abu Muhammad (۱۴۲۵), *Imamda Fiqh*, Chapter ۱, Al-Maktabeh al-Asriya .

- Ibn Majah, Muhammad ibn Yazid (Bita), Ibn Majah's Sunan, vol. ٧, ch. ١, Beirut: Dar al-Fikr.
- Ash'ari Qomi, Ahmad (1408), Kitab Al-Nawader, Ch 1, Qom: Madrasa Al-Imam Al-Mahdi (AS) .
- Al-Sharif, Mohammad Mahdi, Fatemeh, Saeedi (2017), Azan Akhd-saz and Azan Amanat-saz (exploring the different functions of Azan), Comparative Research Quarterly of Islamic and Western Laws, Volume 5, Number 10.
- Emami, Seyyed Hasan (1366), Civil Rights, Vol. 2, Ch. 1, Tehran: Islamic Library.
- Amoli Larijani, Mirza Hashem (2015), Majmall al-Afkar and Matrah al-Anazar, Vol. 3, Ch. 1, Qom, Al-Mattabah Al-Alamiya.
- Behjat, Mohammad Taqi (1428), Havashi al-Wasila al-Najat, vol. 2, ch. 1, Qom.
- Parsa, Naser (2018), Alzheimer's disease: a medical problem in the 21st century, scientific research journal of Arak University of Medical Sciences, volume 2, number 55, 108-108.
- Pasand Mojdeh, Hoda, Alipour, Fatemeh, Burhani Haghighi, Maryam (2015), Alzheimer's disease: history, present and future status, Shafai Khatam, Volume 4, Number 3, 70-80 .
- Jabai Ameli, Zain al-Din bin Ali (1414), Marzih al-Arshad, vol. 2, ch. 1, Qom: Islamic Propaganda Office .
- Jazaeri, Seyyed Mohammad Jafar (1413), Mantehi al-Dara'yah in the explanation of al-Kufayah, vol. 5, ch. 1, Qom: Dar al-Katab.
- Jaafari Langroudi, Mohammad Jafar (2010), Philosophy of Civil Rights, Vol. 2, Ch. 1, Tehran, Ganj Danesh Publications.
- Jaafari Langroudi, Mohammad Jafar (2016), Al-Farq, Vol. 4, Ch. 1, Tehran: Ganj Danesh Publications.
- Hajjawi Moghdisi, Sharaf al-Din (1412), Persuasion in the Fiqh of Imam Ahmad Ibn Hanbal, Vol. 2, Ch. 2, Beirut: Dar Al-Marafa.
- Hosseini Maraghi, Seyyed Mirfatah (1418), Al-Anawin al-Fiqhiyyah, Vol. 2, Ch. 1, Qom: Al-Nashar al-Islami Institute.

- Hammad, Nazih (1429), *Al-Zarimidon al-Maliya and Al-Ekhtidisiya in the language of jurisprudence*, Damascus: Dar al-Qalam.
- Haider, Ali (Bita), *Derr al-Hakam, Commentary on Majdah al-Hakam*, vol. 9, ch. 1, Beirut: Dar al-Kitab al-Alamiyyah.
- Haydari, Seyyed Ali Naqi (1412), *Al-Asul al-Istanbat fi Usul Fiqh*, Vol. 1, Ch. 1, Qom: Qom Seminary Management Center.
- Khatib Sherbini, Muhammad (1421), *Mughni al-Mahatah al-Marifa Ma'ani Vajad al-Manhaj*, vol. 2, ch. 2, Beirut: Dar al-Katb Al-Elamiya.
- Khansari, Seyed Ahmad (1405), *Jame al-Madarak fi Sharh al-Khazt al-Nafi*, Ch. 2, Tehran: Maktaba al-Sadooq.
- Dardir, Ahmad ibn Muhammad (1412), *Al-Sharh al-Kabir, Revival of Al-Kitab al-Arabiya*, vol. 3, ch. 3, Beirut.
- Damiati, Abu Bakr (1418), *the Margin of Talibin's contribution to Fatah al-Mu'in*, vol. 3, ch. 1, Beirut: Dar al-Fikr.
- Rostam Bazal-Lebanani, Salim (1305), *Sharh al-Majlah*, vol. 3, ch. 3, Dar al-Hayat al-Tarath al-Arabi.
- Zare, Zeinab (2017), *Jurisprudential Fundamentals of the New Examples of Stone Tools*, Master's Thesis, Ayatollah Haeri University, Meybod.
- Zuhaili, Wahba (1409), *Islamic Jurisprudence and its Evidence*, Vol. 6, Ch. 3, Damascus: Dar al-Fikr.
- Salmi, Eyad (1426), *Principles of Jurisprudence That Ignorance of the Jurisprudence Cannot Provide*, Vol. 2, Ch. 2, Riyadh: Dar al-Tadmariyeh.
- Shahidi, Mahdi (2016), *Civil Law 3; Obligations*, Ch. 20, Tehran: Majd Publications.
- Safaei, Seyed Hossein (2018), *General Rules of Contracts*, Ch. 29, Tehran: Mizan Publishing House.
- Safaei, Seyed Hossein, Rahimi, Habibollah (2017), *Civil Law: Persons and Excluded Persons*, Ch. 23, Tehran: Samt.
- Safaei, Seyyed Hossein, Rahimi, Habibullah (2018), *Civil Liability (Requirements Outside the Contract)*, Vol. 11, Tehran: Samt.

- Tabatabai, Seyyed Mohsen (1416), *Mustamsak Urwah al-Wathqi*, Vol. 9, Vol. 1, Beirut: Dar al-Ahya al-Turah al-Arabi.
- Tabatabai, Yazdi, Mohammad Kazem (1421), *Urwah al-Wathqi*, Vol. 6, Qom: Islamic Publishing House.
- Tabatabai, Yazdi, Mohammad Kazem (1409), *Urwah al-Wathqi*, Vol. 2, Beirut: Al-Ilmi Publishing House.
- Tusi, Mohammad ibn Hassan (1387), *Al-Mabsut fi al-Fiqh al-Imamiyah*, Vol. 2, Tehran: Maktaba al-Murtazawiyah lahiyyah at-Tahar al-Ja'fariyah.
- Amili, Shams al-Din Muhammad (1410), *Al-Lama' al-Damashqiyya*, Vol. 1, Qom: Dar al-Fikr Publications.
- Abdullah ibn Mahmud, Abul-Fadl (1419), *Al-Akhtyar al-Talil al-Mukhtar*, Vol. 2, Beirut: Dar al-Khair.
- Abdul-Majid Mahmud, Abdul-Majid (1399), *Al-Ghayrat al-Faqih andat sahab al-Hadith fi qarn al-Thaalish al-Hijri*, Vol. 1, Cairo: Maktaba al-Khanji.
- Fidaei, Farbod, Niknam, Zahra (2007), *Alzheimer's disease, yesterday, today and tomorrow*, Salamand (Iranian Journal of Aging), Year 2, Issue 3, 165-158.
- Qaduri, Ahmad bin Muhammad (1418), *Mukhtasar al-Qaduri fi fiqh al-Hanafi*, Vol. 1, Dar al-Kuttub al-Ilmiyah.
- Qarafi, Abu Abbas (1994), *Al-Dakhira*, Vol. 6, Vol. 1, Beirut: Dar al-Gharb al-Islami.
- Kasani, Abu Bakr bin Masoud (1412), *Bad'a'i al-Sana'i fi sardhin sharia'i*, Vol. 7, Vol. 1.
- Katouzian, Nasser (2015), *Legal acts: Contract-Iqa'*, Vol. 14, Tehran: Joint-Stock Publishing Company.
- Katouzian, Nasser (2019), *Moin contracts*, Vol. 4, Vol. 11, Tehran: Ganj Danesh Publications.
- Katouzian, Nasser (1398), *Obligations outside the contract; Civil liability*, Vol. 2, Ch. 2, Tehran: Ganj Danesh Publications.

- Katouzian, Nasser (1376), General rules of contracts, Vol. 2, Ch. 2, Tehran: Publishing Joint Stock Company in collaboration with Bahman Borna.
- Golpayegani, Mohammad Reza (1409), Majma' al-Mas'eel, Vol. 3, Ch. 2, Qom: Dar al-Quran al-Karim.
- Mahmusani, Sobhi (1959), Al-Mabadi al-Shari'ah and legal principles in the Hijr, expenses, inheritance and will in the Hanafi school of thought, Ch. 2, Beirut.
- Mahmoudi Majdabadi, Masoumeh, Rajaeikar, Farahnaz, Jalali, Sima, Karimi, Fatemeh (1398), Let's understand Alzheimer's disease better, Behorz, Year 29, 53-57.
- Researcher Bahrani, Youssef (1405), al-Hadaiq al-Nadrah fi Hakam al-Atrah al-Tahirah, vol. 20, ch. 1, Qom: Al-Nashar al-Islami Institute.
- Mohagheq Bahrani, Yusuf (1405), al-Hadaiq al-Nadrah fi Haqam al-Atrah al-Tahirah, vol. 22, Qom: Al-Nashr al-Islami Institute.
- Mohaghegh Hali, Jafar bin Hassan (1409), Islamic Laws in Halal and Haram Issues, Vol. 2, Ch. 2, Tehran: Esteghlal Publications.
- Mohaghegh Sabzevari, Seyyed Abdul-Ali (1413), Mahezab al-Ahakam fi Bayan Halal and Haram, Vol. 21, Ch. 1, Qom: Ayatollah Sabzevari's office.
- Moruj, Hossein (1379), Jurisprudential Terminology, Ch. 1, Qom: Bakshaish.
- Mughniyeh, Mohammad Javad (1421), Fiqh al-Sadiq, Vol. 4, Ch. 2, Qom: Ansarian Institute.
- Mousavi Bojnourdi, Hassan (1419), Al-Qawwad al-Fiqhiyyah, Vol. 2, Ch. 1, Qom: Al-Hadi Publications.
- Mousavi Khomeini, Seyyed Ruhollah (1427), Anwar al-Hidayah fi al-Taleeqa 'Ali al-Kifayyah, Vol. 2, Tehran: Institute for Compilation and Publication of Imam Khomeini's Works (RA).
- Mirhashemi, Zohrasadat, Asoudi Razliqi, Bahareh (1397), The Validity of Confession and Testimony of People with Alzheimer's Disease, Scientific Journal of Medical Jurisprudence, Volume 10, No. 36 and 37, 32-21.

-Naseri Moghadam, Hossein, Qabooli Darafshan, Mohammad Taqi, Mahmoud Abadi, Saleha (2012), Current rulings and works of Fuzuli in permission contracts, Islamic Jurisprudence and Law Studies, Year 4, No. 6, 157- 174.

-Najafi, Mohammad Hassan (1418), Jawaher al-Kalam fi Sharh Sharia al-Islam, Vol. 27, Ch. 1, Beirut: Dar al-Ahya al-Turah al-Arabi.

-Naraqī, Ahmad (1412), Awa'id al-Ayyam fi Bayan Qa'ad al-Ahkam, Ch. 1, Qom.

- Naraqī, Ahmad (1415), Document of the Shi'a in the Rules of Sharia, Vol. 18, Ch. 1, Qom: Al-Bayt Institute (AS).

UNCORRECTED PROOF